



نشر کلاغ

گفته‌ها

ابراہیم گلستان

www.ketab.ir

نشر کلاغ

تهران - صندوق پستی ۳۷۴۹ - ۱۴۱۵۵

تلفن - دورنگار: ۸۸۹۹۷۳۹۹

kalaghpublish@gmail.com

گفته‌ها / ابراهیم گلستان / چاپ اول کلاغ: ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۰۰۰
/ طراحی، صفحه‌آرایی و طرح جلد: آتلیه نشر کلاغ / چاپ و
صحافی: پژمان / قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان / هرگونه حق چاپ و نشر
به هر شکل برای نویسنده محفوظ
شابک: ۹۷۸۶۰۰۹۴۱۸۸۹۰۳

www.ketab.ir

سرشناسه: گلستان، ابراهیم، ۱۳۰۱ -

عنوان و نام پدیدآور: گفته‌ها / ابراهیم گلستان.

مشخصات نشر: تهران: نشر کلاغ، ۱۳۹۳.

شابک: 978-600-94188-9-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ص. ع. به انگلیسی: Ebrahim Golestan. Utterances.

موضوع: گلستان، ابراهیم، ۱۳۰۱ -

موضوع: سینما -- ایران -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۲/۱۹۹۸PN ۱۵ک۷۶/آ

رده‌بندی دیویی: ۴۳۰۲۳۳۰۹۲/۷۹۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۵۷۹۳۳۹



فهرست

یادداشتی بر این چاپ.....	Error! Bookmark not defined.
چند کلمه برای این چاپ.....	۱۳
پیشگفتار.....	۱۵
حرف‌هایی برای دانشجویان دانشگاه شیراز.....	۳۱
چند مقاله و گفتارهای چند فیلم.....	۱۱۱
شعر.....	۱۱۳
سیر سقوط يك امکان.....	۱۳۶
تپه‌های مارليك.....	۱۴۸
تپه‌های مارليك.....	۱۵۳
يك آتش.....	۱۵۹
موج و مرجان و خارا.....	۱۶۳
خانه سیاه است.....	۱۶۹
گنجینه‌های گوهر.....	۱۷۱
يك گفتگو درباره‌ی داستان‌ها.....	۱۷۵
آذرماه آخر پاییز.....	۱۷۷
شکار سایه.....	۲۲۴
جوی و دیوار و تشنه.....	۲۷۵
مَد و مِه.....	۳۳۰

یادداشت برای چاپ تازه «گفته‌ها»

در این چاپ چندمین «گفته‌ها» گویا، به ظاهر، نیازی نباشد به افزودن نکته‌ای به متن یا به پیش‌گفتار این گردآورده‌های چهل سال و بیش‌تر پیش از این، جز به جبران دو کمبود چشمگیر، یکی عرضه‌ی حال و هوای روزگار به هنگام بیان نقد حرف و اندیشه، دیگری آوردن نام کسی که در گفتگوی جاگرفته در نیمه‌ی آخر کتاب پرسش‌کننده بود درباره‌ی داستان و داستان‌نویسن و، همچنین، دریافتنده و مُصَرِّفِ ولی بی‌شیلۀ پیلۀ، به پرسش‌شونده که من بودم.

نام پرسش‌کننده از قلم نیفتاده بود به سهو. خودش از قصد نمی‌خواست، و نخواست، و شاید هنوز هم نخواسته باشد که نامش در این میانه بیاید، ولی بهتر است بگویی بهش بس است برایش. و همچنین برای مای خواننده، قبول و حرمت گذاشتن به این فروتنی، یا به این همه کمرویی، یا شاید هم پرهیز و ترس از آلوده‌گشتن نامش به هم‌ردیفی صنفی با کسان یا، درست‌تر خوانده باشیم‌شان، با آن ندارندگان چنان وصف یا صفت، در هر حال، از هر چه بود و هر چه بود او با، شاید، صفا و حتماً با بیان فهم‌نشان داد که غیر از آن‌ها بود و نقد و انتقاد را جور دیگری دیده است و جور دیگری می‌شناسد و جور دیگری می‌خواست، دیده بودی که نقد برایش نه یعنی به‌کاربردن یک نثر کمابیش شسته‌رفته در گفتن سکسکه‌مانندِ پَر حَرَفِ بی‌سنجش. انتقاد را قطار کردن یک‌دسته اسم و چند عنوان کِش‌رفته‌ی درست‌نهمیده‌ی نابجا نمی‌شمرد، انتقاد را سرقت تعویذ و نقل فرموده‌های قطب‌های منجمد در حق آنچه که در حالت سیلان است نمی‌دانست. به هر حال فهمیده و فهمنده و فهماننده‌تر بود حتی از بعضی از

آشنایان خودش که بهشان اطمینانکی هم داشت، حتی. حتماً. فهمیده‌تر بود از نقدنویسان سردره‌وای رایج خود را صاحب‌نظرخوانان و حرف‌های لعابدار وارداتی مرسوم روز را ناخنک‌زنان و به‌خودچسبان، رج‌زننده‌های سُرخورده و تنها سُرخورنده روی چند عنوان و نام که از قضا رسیده بود به چشمشان و از اتفاق خورده بود به گوششان، که آن‌ها را کاسبکارانه کیش می‌رفتند و وحی منزل مخصوص خویش می‌نمایاندند و چنین کرده بودند و می‌کردند و داده بودند و می‌دادند به خورد دیگران به قصد جستن نام و گرفتن جا در ذهن‌های تازه‌رسیده به حدهای حاشیه حیطه خراب و خالی دنیای کهنه و مسلط موروثی‌شان، ذهن‌های نوکار ساده‌ای که می‌دیدند می‌شود، یا شاید باید، قدم بگذارند به آن سوی سد حدود برای رسیدن و ورود به عرصه عوض‌شونده‌ای که نادیده و ناشناخته بود برایشان. و همین. عیناً همین، بهشان وعده تازه حس و امید تنفسی در هوای تازه را می‌داد همراه با شوق و شور و میل — و همچنین اعتیاد به وانمودکردن به نورانشناختن و خود را به مظهر و نمای نوبودن وابسته دانستن.

چنین حس و آرزوی دم‌زدن در هوای تازه نه آن روز و نه بعدها، امروز، بس نبود و نیست. به‌کلی. اصلاً. هیچ. قاسم هاشمی نژاد که پرسش‌کننده بود از من، در این گفتگو، نبود از این قماش. یا این به من چنین می‌نمود. به جای وانمود، آن روز حاجت بود — و امروز حاجت هست — به درک مایه و معنا و ماهیت در تشخیص شرط‌های نو برای نوشدن. و این با خدعه و ورد و تقلب و اجحاف و تهمت و هو و ادعاهای سست سطحی تفاوت داشت. و همچنان دارد.

این چند سطر به جبران کمبود در چاپ‌های پیش‌تر این کتاب، یکی نام آن کس که با من گفتگویی داشت، یکی هم وصف روزگار و نقد به هنگام آن گفتگو.

ا.گ.

چند کلمه برای این چاپ

هنگامی که نوشته شده‌های این «گفته‌ها» برای چاپ گردآوری می‌شد ساختم بود که نام کسی که درباره داستان‌ها با من گفتگو کرده بود نیاید. اما همان اولش هم که خودش می‌خواست کوتاه کرده آن‌ها را در روزنامه بیاورد نخواسته بود نامش برده شود. شاید رنجیده بود از این که در آن گفتگوی چندروزه‌ام با او درباره فیلمی که می‌ساختم چیزی نمی‌گفتم. نگفته بودم و نمی‌گفتم چون آن فیلم باید ناچار در خاموشی ساخته می‌شد. آن ساختن راه رفتن بود روی ریسمان نازکی در بلندی. نباید می‌فتادی و بهتر بود که کار به هیچ جور درز و رندارد تا آخر. بهتر که نه، حیاتی بود. اما راه نگهداری يك راز آن را از خودت برون ندادن بود؛ با کسی در میان نگذاشتن، لب‌بستن. هرچند در درستی و خودنگهداری شریف آن گفتگوکننده شك نبود. نداشت. اما شاید از پاسخ ندادن من جور دیگری برداشت کرده بود که برخورد بود بهش، شاید؛ که نمی‌خواست نامش در میانه بیاید. و من هیچ در این باره خوشنود نبودم. چاپ سوم هم که داشت می‌شد کوشیدم بپذیرد، نپذیرفت. چرا درستش را باید از خودش پرسید. اما شاید بشود پنداشت که، این بار، روزگار و گذار روزگار از میان خیل دردها و نفهمی‌ها، غم، او را تلخ کرده بود و تلخ کرده است و تلخ نگه داشته است، دل بسته، خسته. وضع و درد بزرگ نسلِ امروزی.

این از او، همراه با حرمت و تأسف و دین دیرکرده‌ای که به او دارم. دریغ دیگرم نبردن و حتی به یادداشتن نام آن کسی بود که در روزنامه آیندگان نویسندگی می‌کرد و با شوق شخصی خودش نوارهای گفته‌هایم در

دانشگاه شیراز را فراهم آورده بود و پیاده کرده بود تا در آن روزنامه به چاپ آورد. و بعد من خودم نگذاشته بودمش چون در همان تکه‌های اولی که چاپ کرده بود جمله‌هایی را درآورده بود تا تک‌تک تازهای چرت‌گویی آن روزگار را از خود و از روزنامه «آیندگان» نرنجاند. که این رسم ابلهانه نادرست زیان‌آور همچنان هنوز هم رسم است. همان از بزرگداشت پاکی و درستی و روشنی دم‌زدن همراه با سیاه کردن و خط حذف کشیدن به روی درستی و پاکی، با کج کردن و تیره‌سازی حرف صحیح حق برای حفظ ربط‌ها و سودهای خصوصی - همه حقیر و زودگذر، کاری که زیبایی زیاد و ماندگار به همراه خود دارد. ولی او از تمام نوارهایی که در اختیار داشت هرچه را عیناً پیاده کرده بود سپرده بود به دست يك آشنا که آن‌ها را به من بدهد. این‌ها یکی دو سال پیشتر از انقلاب بود اما او خودش پس از انقلاب شنیدم که مُرد. وجود این گزارش از آن گفته‌ها در شیراز، از ابتکار و همت او حاصل آمده است. نامش که اکنون به یاد می‌آید و با حرمت و دریغ می‌آید، پرویز نقیبی.

آنچه در میان گفته‌های در شیراز از سینما و فیلم بود به دستم نرسید. اکنون بسیار وقت از آن زمان رفته است، که اگر هم به دستم رسیده بود، به یادم نیست، مهم هم نیست.

ا. گ.

تیرماه ۱۳۸۵